

طرزی که در حساب سیاق نویسی ما معمول است شبیه رسم الخط (هوزوارش) است - زیرا تقریباً عربی مینویسیم و فارسی میخوانیم - مانند اینکه: (ع) و (و) و (ال) که تقریباً عشره و مائه و و الف عربی است مینویسیم و در قرائت: ده، صد، هزار، میخوانیم و شاید رسم الخط سیاقی ما تقلید از وضع کتابت (زوارش) عربی باشد خلاصه: خط معمول این دوره همان دوره (خط پهلوی) بوده نهایت اینکه گاهی با این خط لغات آرامی نوشته و پهلوی خوانده میشده است و گاهی خالی از هوزوارشی بوده است مانند کتابهایی که در آسیای وسطی بزبان پهلوی خواص خالی از زوارش پیدا شده است [۱].

علت اینکه لغات سیمیتیکی زیاد داخل پهلوی شده و ایرانیان را با این زبان بیگانه آشنا ساخته است همان ارتباط ایرانیان با ملل سیمیتیکی (شوری، و بابلیها و آرامیها) بوده است - و عقیده ما

[۱] مشیر اسفندیاری در تاریخ - و نحو میویسد که رسم الخط زوارش در ممالک دیگر از آسیای غربی نیز معمول بوده است - چنانکه بابلیها و آشوریها درازمه قدیمه کلمات سومری می نوشته و به (بی) میخوانده اند - من اینکه در زبان کتی پدرا (آد) می گفتند و آشوری (اد) مینوشتند و اب میخوانده اند - و در کت کت کسی ضروری هم زده که زوارش وجود دارد یعنی بازده که در ختصر لاتینی میویسند و بی یکبسی میخوانند - و این شده مکرر در عوم ترک زبان دیده اند که کت را فارسی مینویسند و ترکی میخوانند مخصوصاً قومی که زبان اصلی آن ترک بوده است مانند بعضی اقوام ایرانی.

1. کلام الله عز وجل : ﴿ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخًا وَاحِدًا ﴾ [الزمر: 68]

ترجمه: «و در صور نوازی که یک نوازی است»

در این آیه، «نَفْخًا وَاحِدًا» به معنای «یک نوازی» آمده است. این نشان می‌دهد که در آن روز، همه انسان‌ها با یک نوازی از خواب بیدار خواهند شد.

2. ﴿ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ﴾ [الزمر: 68]

ترجمه: «و در صور نوازی که یک نوازی است»

در این آیه، «نُفِخَ فِي الصُّورِ» به معنای «در صور نوازی» آمده است. این نشان می‌دهد که در آن روز، همه انسان‌ها با نوازی از خواب بیدار خواهند شد.

3. ﴿ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ﴾ [الزمر: 68]

ترجمه: «و در صور نوازی که یک نوازی است»

در این آیه، «نُفِخَ فِي الصُّورِ» به معنای «در صور نوازی» آمده است. این نشان می‌دهد که در آن روز، همه انسان‌ها با نوازی از خواب بیدار خواهند شد.

4. ﴿ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ﴾ [الزمر: 68]

ترجمه: «و در صور نوازی که یک نوازی است»

در این آیه، «نُفِخَ فِي الصُّورِ» به معنای «در صور نوازی» آمده است. این نشان می‌دهد که در آن روز، همه انسان‌ها با نوازی از خواب بیدار خواهند شد.

نمونه خط زند یا آریستانی - از کتاب گنگو و گوین (اساس فقه الله ایرانی)

از جمله اموری که باعث وجود وضع تحریر (هوزوارشی) شده است این بوده که ایرانیان بدلت پهنوی بیشتر از زبان و خط آرامی هاقوس بوده اند - و چون تدریجاً با این خط آشنا شده اند استعمال لغات سیمتیک کثر شده است چنانکه می بینیم رسم الخط (هوزوارشی) بیشتر متعلق باوایل دوره ساسانیان است و در اواخر بیشتر رسم الخط (یازند) معمول بوده است .

خط مانی - اوستائی - سُغدی

علاوه بر خط پهنوی چند خط دیگر نیز در دوره ساسانیان ایجاد شده است: یکی در زمان شاپور اول (مدت سلطنت ۲۴۱-۳۷۱) بتوسط مانی که موسوم به (خط مانی) است. - خط مانی نیز از خط آرامی اقتباس شده است صاحب التهرست مینویسد که خط مانی (مانی) در خط فارسی و سریانی اقتباس شده و حروفش از خط عربی زبده تر است - و برای این خط صورتی رسم کرده است دیگر خطی که کتاب اوسترا بدان مینوشته اند و از اینجهت مشهوره (خط اوستائی) است - خنوع این خط بقول بعضی در قرن ششم میلادی شده است. - خط وشتائی از روی خط پهنوی اقتباس شده و بی خیی سببتر از خط پهنوی است زیرا در این خط هجای کمر مراعات و برای هر صدای متحرک یا ساکن علامتی وضع شده است و از چپ برآست نوشته میشود است (بعکس خط پهنوی که بتصریح بعضی زو است بچپ نوشته میشود است) - و دیگر خطی

موسوم به (خط سغدی) آن هم از خط آرامی اقتباس شده است. --
خط سغدی را در آسیای وسطی یافته اند و از ابتدا در همانجا انتشار
یافته و به (خط اویغور) مبتدل شده است. -- خط آخری را برای
کلمات زبان ترکی بکار میرفته و بعدها بخط مغول و منچو تبدیل
چنانکه اکنون هم معمول است [۱].

هفت خط فارسی

مطابق نقل ابن مقفع

نگفته نگذیریم که ابن ندیم [۲] در کتاب (الفهرست) از قول
عبدالله ابن مقفع نقل میکند که: فارسیها دارای هفت قسم خط
بوده اند - ۱ - دین دفتری که کتاب اوستا با آن نوشته
میشده است. ۲ - ویش دبیری و آن دارای (۳۶۵)
علامت بوده اند که با آنها انواع فراست و زجر و اشارات چشم و ایاء
و زجر و امثال آنها نوشته است. ۳ - گسستج دارای بیست و
هشت حرف که عهود و مکاتیب رسمی و مهرها و مسکوکات با آن

[۱] این قسمت نیز مأخوذ است از تاریخ ایران پیرنیا.

[۲] ابو الفرج محمد بن اسحاق بن یعقوب الندیم الوراق - از رجال نامی

تاریخ و ادب است - وندش در حدود (۳۸۵ هـ) اتفاق افتاده است.

نوشته میشود است. ۴ - **فیتیم کستج** دارای بیست و هشت حرف
 که طب و فلسفه به آن نوشته میشود است. ۵ - **شاه دبیری**
 که **ملوک** و اعیان دولت اسرار دولتی را به آن مینوشته اند. - و کتابت
 رسائل به خط موسوم به **(نامه دبیری)** یا **(هام**
دبیری) بوده است که نامه اهدائت با آن مینوشته اند بجز
 سلاطین و این خط نقطه نداشته و دارای سی و سه حرف بوده و آنچه
 عموم تلفظ میکردند همان را مینوشته اند و گاهی بنفست سرپائی بهی
 مینوشته و بفارسی میخوانده اند. ۶ - **راز سهریه** که فقط
 مابین سلاطین بیکدیگر معمول بوده است و **ملوک** سرر خودشان را
 در آن مینوشته اند و حروف و صوتش چنین بوده و در هر حرف
 و صوتی صورتی مخصوص داشته است و لغت بعضی در آن نبوده است.
 ۷ - **راس سهریه** که دارای بیست و چهار حرف بوده و نقطه
 نداشته و گاهی مخصوص کتب منطق و فلسفه بدان نوشته میشود
 است. و بعد از ذکر هفت قسم خط شده بر سه خط از ورش است
 و پنجه پنج بر هزار علامت داشته است میکنند و صورتی ز نامه
 این خصوص رسیده است عبرت از پیش دبیری - شاه دبیری - رس

سهریه) که میگوید از رسم الخط این سه قسم اطلاعی نداریم .
 و بی محقی نماند که هنوز بتحقیق معلوم نشده است که این
 خطوط چه بوده و از کجا آمده است و رسم الخط آنها بطور تحقیق
 معلوم نیست - و از صور این خطوط که صاحب الفهرست نقل از این
 مفتح رسم کرده است بطور قطعی چیزی بدست نمی آید - و معلوم
 است که اسامی اصلی آنها در زبان پهلوی چه بوده است ؟ و علاوه
 خطوطی که از ذکر میکنند با (نوع دیگری) که اسم برده است هشت
 قسم میشود . - و از همه اینها گذشته مخصوصاً نسخه چاپی الفهرست
 چندان اعمدی نیست زیرا در این نسخه که بدست من افتاد غلطیهای
 فحشی موجود است . باری مقصود ما فقط محض استطراد نقل کلام
 او بود و امید است که بعد از این حقایق این مطلب بطور قطع روشن
 و واضح گردد .

امتداد خط پهلوی تا بعد از اسلام

خط پهلوی در دوره ساسانیین شروع و امتداد یافته است تا حدود
 یک قرن بعد از اسلام (واسطه دولت لنی امیه) - چنانکه مسکوکات
 و سکهها در طبرستان و اثناسلام بخط پهلوی لوده است - و عرب
 پس از اسلام ، نقود و دراهم و دینار فرسی (رومی) معامله میکرده

اند. - در زمان معاویه مسکوکات بخط فارسی پهلوی بوده است. -
 و در زمان عمر درهم یعنی (منسوب برس البغل [۱]) باسکه کسروی
 بوده و روی مسکوکات نوشته بوده است (بوش خور). - و در سن
 ۶۱ هجری در شهر یزد سکه زده شده است که روی آن بخط پهلوی
 نوشته شده است: عبد الله بن زبیر امیر المؤمنین. - و در زمان حجج
 ابن یوسف ثقفی ایرانیان دفتر دیونی عراق را ساختند پهلوی اداره
 میکرده اند و حجج در مقام برآمد که خط پهلوی را تبدیل بخط
 عربی کند و یکسفر از ایرانیان برای دفتر دیونی خط سبق را
 وضع کرد. - عبد الملك بن مروان (۶۸-۶۵) امر کرد که نامه
 دواوین و سکه ها را بخط عربی بنویسند [۲] و خط پهلوی و رومی
 و قبطی را تبدیل بخط تازه کرد [۳].

گویند آن کسی که عهده در نقل دیونها از روی لغوی گشت
 صالح بن عبد الرحمن بوده است. - از این کار بر بیهوشی نبودند
 زیرا از یک طرف زمین و حصص آنها زمین مبروت و از یک جهت خبی زکار میفتدند.
 - گویند که شخصی مردن نم پرسد آنچه در آن است که میخواست چندی
 پدرش منشی و دفتر دار محاسبات دیونی بشود حاضر شد که مبلغ

[۱] در وجه تسبیح و صد درهم (یعنی افراسیاب) از دست - رجوع
 شود کتب تحت و فقه (مستحق شرح بعد از).

[۲] عیسی گویند صرفی سکه زدن را امر محکم و فارغ است است آموخته
 و برخی است بعد از یزید بن معاویه و عیسی پیگیری است داده است.

[۳] چند قسمت از حج مسکوکات مخطوط است از تاریخ تمدن - زرمی.

گزافی بصلاح بدهد و او را از این کار منصرف سازد - صالح قبول نکرد و مروان در حق او نفرین کرد که : خدا ریشه ترا قطع کند چنانکه ریشه فارسی را قطع کردی [۱] .

بازی خط پهلوی در قرون اولی اسلام مرسوم بوده و در ادوار اسلامی هر چند از رسمیت افتاده ولی باز در بعضی جاهای ایران مخصوصاً موبدان و هیرندان زردشتی برای مکتوبات مخصوصاً مسطورات مذهبی بکار میرفته و در کتیبه قبر قاموس بن و شمشکیر آثار پهلوی موجود است .

زبان در دوره ساسانی

زدهنی که از این دوره معروف است (زبان پهلوی)

میباشد - و این زبان غیر از زبان فارسی قدیم هخامنشی و غیر از فارسی اوستائی (که اوستا در آن نشاء شده) است . و آثاری که از این دوره باقی است از قبیل کتیبه هدی ساسانی باین زبان نوشته شده است . زبان پهلوی همین فرس قدیم و زبان امروزی فارسی در حدّ وسط واقع است و اغلب مورخین و زبان شناسان تصریح کرده اند که زبان پهلوی فرزندی (فارسی قدیم) و پدر زبان کنونی فارسی است .

در اینکه این زبان در عهد ساسانیان معمول بوده است حرفی نیست

۱- در عهد نهمین منبیه (ص ۸۰) مینویسد اول کسی که زبان فارسی پهلوی را معرفی نمود صالح بن عبد الرحمن منشی حجاج بوده و حکایت مروان را بصلاح نقل کرده است .

و بی در مبدأ پیدایش و وجه تسمیه آن عقاید مختلف است : برخی گویند بهاو بمعنی شهر است (فردوسی گوید : زیپهلو برون رفت کوس شاه) و اهل شهرستانها باین زبان تکلم میکرده اند و (پهلوی) و (شهری) مرادف یکدیگر است بدلیل اینکه فقط (پهلوی) بمعنی بکنوع ازخواندگی نیز آمده است که آنرا عیناً (شهری) نیز گویند [۱] - و برخی گفته اند که پهلوانان یعنی نجیب و زکان دولت و اعیان باین زبان متکلم بوده اند - و (پهلوا) بمعنی نجیب و شریف است (فردوسی گوید : جوان بود و از گوهر پهلوان خردمند و بیدار و روشن روان) [۲] . عبدالله بن مقفع میگوید [۳] که بهوی منسوب به (پینه) است و (پینه) هم چند شهر مهمه برون بوده است : اصفهان ، و بی ، همدان ، نهبوند ، آذربایجان ، و در این شهرها این زبان معمول بوده است . - و بعضی نوشته اند که (پهلوی) بهمان معنی (شهری) است و بی در قدیم در قریه (قریه) فقط اصفهانیان و بی و نهبوند [۴] باری و همدان و نهبوند [۵] میشده و شهر مهمه آنها بوده اند و زبان آنها این شهره موسوم به (پهلوی) است و سایر جاها را شهر نمی گفته اند . - و برخی نوشته اند که پهلوی منسوب به (پهلوا) بمعنی زکان و عین است و مجازاً در محله جمع شدن که اردو است اطلاق کنند پس (پهلوی) زبان اردو است .

[۱] زبان جمع [۲] ثبت است [۳] فهرست بن حمد زکریا معنی

تقریباً در انجمن [۴] غایت لغت [۵] منقول از سراج لغت درمت (پهلوی) .

در سائق نیز این عقیده را از بعضی ذکر کردیم که اصل کلمه پهلوی از (بارقی) آمده است [۱] - و این زبان در دوره پارسیها (اشکانی) وجود گرفته و بعد از آن شیوع یافته است. - برخی از مورخین گویند کلمه زبان پهلوی در لهجه داشته است: یکی «پهلوی شاهی» یا «اشکانی» و دیگر «پهلوی جنوبی» یا «ساسانی» - و اسامی را دلیل این مطلب قرار داده اند که در دوره ساسانی و اشکانی ناین دوران حرف میزده اند [۲].

[۱] عقیده آلتشوزن (Olchhausen) هم همین است - و طریقه اشتقاق این لفظ را برخی اینطور ضبط کرده اند که کلمه: (پهلوی) در اصل (پارتوا) بوده و بعد از آن متعریف با تغییر لهجه (پارتو) شده و بعد از آن پارتو (پارهاو) شده و تبدیل حرف (راء) بحرف (لام) مانند (سور و سور، کاجار و کاجال، اروند و الووند، زاو و زرو) لغت رهاو (سارهاو) شده است و تقدیم حرف (هاء) در (لام) کلمه (پارهاو) در تلفظ (سارهاو) و (پهلوا) گشته است. - و نصیر بن تحریفات در زبان و رسی هر چند زیاد است مانند مهر چهر که لغوی اعصی در اصل به سوی میتر و چیزا، بوده است و عقیده ما بین حروف دلایل قسمی ندارد و لجر حدس و تخمین بیش است و حدس حدس معروض است و نه نه.

[۲] تریج مشیر انبوه - و حدس هوف گاهی «اللات» از این رفته مگوید در و در دوره ساسانی مخصوص همین زبان پهلوی یا زبان اردیک آن معنوی بوده

شعب مختلفه زبان فارسی

علاوه مرزبان « بهلوی » و زدن « فارسی قدیم » هخامنشی که
 بعض مورخین و فرهنگ نویسندگان فارسی گاهی از آن به « فارسی باستانی »
 و گاهی به « فارسی صرف » و گاهی فقط به « فارسی » و گاهی فقط
 به « باستانی » تعبیر کرده اند [۱] . - در السنه ادب و مورخین و لغت
 نویسندگان فارسی هم چند زدن دیگر شایع است . - مانند : « دری » ،
 « خوزی » ، « سُغدی » ، « هروری » ، « زاوولی » ، « سگزی » ،
 « سیالی » .

م بین اینها ارهمه معروفتر زدن (دری) و در زدن شعرا

و در خیلی مشهور است ^{۱۰} یکی نره کن قصه نره تشت نصه دري
 و لفظ درشت - رجوع اوجه اسمیه دري و اینکه صلا چهار ر في

قبه از صعه نر

ست . انجی - وي در صورتیکه اجداد این زبان صلا مسوب بر نیاید باشد روح
 آن در دوره هخامنشی معقول است مگر اینکه اکنون موصوفین این زبان را به خود
 اند و پس از آن به وجود نشده است چیزی که هست . در آن چه مدرواف شده است
 (- در بیکه صلا کینه و بوی حریف شده برقی باشد) .

(۱) مدروف میر معنی ر شده به صلا و عبور گیرنده به صلا که در چند

زبان مختلف است

است عقاید مختلف و بعضی ضد دیگری است. - بعضی گویند منسوب به « دره » کوه است مانند کبک دری * منوچهری گوید کبک دری ساق یای در قدح خون زده است * و چون روستائیان در دره های کوه بدان ناطق بوده اند آنرا « دری » گفته اند و از این جهت آنرا فصیح گویند که مخلوط بزبان دیگر نبوده است [۱]. - و بعضی نوشته اند که اردشیر در زمان خود جمعیتی را تشکیل داد که از زبان های مختلف يك زبان عمومي اختراع کنند و هر کس عرايض خود را بدربار سلطنتي با آن زبان بگوید یا بنویسد و از این جهت آنرا « دری » گفته اند که منسوب به « دربار » سلطنتی است و عیب این زبان این است که در تلفظ خیلی دراز و پهن اتفاق افتاده مثل اینکه شخص اجنبی زبان فارسی را از روی کتاب آموخته باشد [۲]. - صاحب غیبات اللفات در ذیل لفظ « دری » این حکایت را نسبت به بهمن میدهد و مینویسد که در زمانه بهمن چون مردم از اطراف بدر گاه او می آمدند و مردمان زمین یکدیگر را نمی فهمیدند حکم کرد که زبانی وضع کنند که برادر ددشاه بدان تسکمه کنند لهذا « دری » نامند یعنی زبان در گاه سلطنت و این زبان از دیگر زبانهای فارسی فصیح تر است [۳]. - صاحب نفوس است از قول ابن مثنوی آورده است که زبان فارسی چند

(۱) غیبات اللفات .

(۲) تیه سکندری .

(۳) سندش رشیدی و برهان است .

قسم بوده است : فارسی که مویدان و علم و امثال آنها بدان تکلم می
 کرده اند و لغت اهل فارس بوده است (گویا مقصودش فارسی باستانی باشد)
 پهلوی منسوب به (بهله) ده چند شهر ایران [۱] در ی که
 لغت مخصوص حاضرین در هر سببانی بوده است (و اما الدر به فلغة مدن
 المدائن و لها بتکم کل من بباب المنك و هي منسوبة الي اهل حاضرة
 الباب - الفهرست نقل از ابن مقفع) . - خوزی که ساکنین
 و اشراف در خلوت و مواقع عیش و عشرت به خواص و نزدیکان
 مخصوصین خودشان بدان سرف میزده اند . - سربانی که هر چند
 و سواد بدان تکلم میکرده اند [۲] . - زینجا معدوم میشود که وجه
 تسمیه این زبان به (دری) همان نسبت بدرگه و دربرست و می
 است ، و وجه تسمیه قبل در مقصود متحد نباشد زیرا محتمل است که
 مقصود این مقفع از اختصاص به دربریان بن باشد که در بین خود
 دربریان معدوم بوده است به نحو مردمی که دربر سرب و کرد داشته
 - باری بعضی دری را به فصیح تفسیر کرده اند و گفته اند هر بختی که
 در آن نقصان نباشد دری است مانند شکر ، سبزه ، شتر ، فریدون
 [۱] - سابق ز وقتش شد [۲] برخی گفته اند که زبان خوزی لغت
 اهل خوزستان بوده - و بعضی گفته اند که زبان (سربانی) جزء آنست
 و زبان مزجمین سردی نزدیک دوره ساسانی بوده است

وشکم ، سپید ، شتر ، فریدون ، دری نیست . - برخی زبان بلخ و بخارا و مرو را دری دانسته اند و برخی لغت اهل بدخشان [۱] و بعضی گویند سابقاً زبان اهل بلخ و بخارا پهلوی بوده و زبان اهل همدان وری و غیرهما دری [۲] - و بعضی گویند زبان دری مطلق زبان فارسی است و فارسی امروزی همان است - و بعضی گویند زبان دری زبان اشکانیان بوده است [۳] - و بالاحرحه دسته زبان دری را بزبان خالص غیر مخلوط و جمعی بزبان غیر خالص مخلوط بالسنة دیگر تفسیر کرده اند .

فرهنگ نویسان راجع زبانهای دیگر از قبیل ، زاوی ،

سغدی ، سگزی ، هروری ، ساکت هستند و بیشتر می نویسند که این زبانها متروک است [۴] .

عقیده نگارنده در عده از

زبانهای فارسی

سابقاً در خصوص هوایی که در ادبیات مؤثر است شرحی نگاشته ایم - اینست در نظر داشتن مطالب گذشته میگوئیم : هم‌نظور که هوایی دوامت در اثر ختلاف محیط و مختصات جغرافیائی و اختلاف نژاد و استعداد و جهت سیاسی و غیره در نتیجه وزن یکدیگر مختلفند -

[۱] فرهنگ بدون جمع [۲] فرهنگ در حواشی آفرامجه [۳] در رایجین
[۴] لغت لغت فرهنگ زبان جمع .

اهالی بلاد و قری و قصبات يك ممكنت ممكن است در يك زبان اختلاف لهجه و لغات داشته باشند. - نه تنها مر در بقعه امکان باقی است بلکه واقع و محسوس است. - و از اینجاست که شعب و لهجه های فرعیه (Dialectes) هر زبانی ممکن است زیاد باشد و اختلاف ما بین شعب فرعیه گاهی بحدی میرسد که حکم آنست مختلفه پیدا میکنند و اندازه نزدیک دیگر دور میشوند که طریق ارتباط آنها با هم نامرئیه تربیت گشته یافتن راه اشتقاق یکی از دیگری بهر دو زامن واحد خیلی مشکل میگردد.

همین طور است زبان فارسی که شعب فرعیه اسیر دزد و فارسی زبانان که در ممکنت ایران و غیره متفرق هستند اختلاف زبان و لهجه دارند: - گذشته از این در خود ممکنت ایران محسوس است که ما بین شهرها و دهات اغلب هر یکی د دیگری در لهجه و لغات و زبان تفاوت دارند بطوری که میتوان گفت تقریباً هر شهری در زبان فارسی شیوه مخصوصی دارد با اینکه تمام آنها در زبان فارسی است - و علاوه در بعض بلاد و قری و قصبات ایران زبانی از شعب زبان فارسی معمول است که شب آری نمی فهمند مانند زبان معروف به (ولایتی) که در بعض دهات صفهان امثالند: گز ز باونک در خوار) معمول است و همچنین زبانی که در حسن آمدن حرف میزنند.

در صورتیکه اختلاف بجا می رسد که زبان قومی و هر شهر یا قریه قری قوه دیگر و اهلی شهر و قری دیگر شهر مشهور باشد بیست نظر ممکن است آن زبان در زبان مخصوص جدا گانه دست هر چند در ریشه اصلي بزبان دیگر متحد باشد. - مگر ما بین است که کلیه زبانهای

آرین از يك ریشه مشتق شده اند با اینکه آنها را السنه مختلف مینامیم ؟ .

لی : یکحرف در اینجا هست و آن این است که دو زبان را وقتی میتوان دو زبان جداگانه ممتاز محسوب کرد که در نوع جهات از فعل لغات و صرف و نحو و خصوصیات تراکیب با یکدیگر منابین باشند - و در شعب زبان فارسی این نوع اختلاف خیلی نادر یا اصلاً موجود نیست .

این حرف بجز يك مواضعه و قرار دادی بدش نیست و مقرون بدلیل قاطع عقلی نمی باشد - و ممکن است هر کس راجع بمطلبی جعل اصطلاح و قرار دادی نکنند و نقول ارباب علم (لا مشاحه فی الاصطلاح) - آری از روی انصاف در صورتیکه در دو زبان فقط اختلاف لهجه موجود باشد ولی یکی برای اهالی دیگری مفهوم باشد نمیتوان آنها را دو زبان جداگانه مخصوص دانست (نظیر لهجه اصفهانی و صهرانی) - زیرا در این صورت اختلاف مابین دو زبان نیست بلکه اختلاف در مابین لهجه هست و تفاوت در متکلم است نه در کلام مثل اینکه يك کلمه را دو نفر هر کدام بطوری ادا کنند .

خلاصه : شعب يك زبان دو قسم میشود : يك قسم آنکه برای قوم دیگر زاهدی همان زبان غیر مفهوم است و يك قسم آنکه فقط اختلاف لهجه دارد . - و در شعب زبان فارسی هر دو قسم موجود است - متاز زبان (مورد تمیزی) که در زبان فرهنگ نویسان زبان

(سغدی) معروف است لغت اهدی ماوراءالنهر و در حدود شرقی

ایران بوده و از شعب زبن فارسی است و با پارسی پهلوی تفاوت

فاحش داشته است بطوریکه شعری قدیم آن را قسیم و مقابل فارسی

قرار میداده اند - منوچهری گوید : $\text{بک مرغ سرود فارسی خوانند}$

$\text{بک مرغ سرود ماوراءالنهری}$ و در دهات خراسان و ماوراءالنهر

نمونه از این زبن باقی است - و زبن (زاوی) منسوب به

(زاند) و زبن (سگری) منسوب به (سیستان) و زبن

(هروی) منسوب به (هرات) شاید زبن پهلوی همین اندازه

اختلاف داشته است که در زبن (سغدی) موجود بوده - از این

حاجت در زبن فوهندت نویسم که (افسردن فارسی) معروف شده است و

باید نمونه آنها را در دهات قدیمه این وحی جستجو کرد .

فارسی امروزی هم شعب فرعیته زیاد دارد برخی تغییر کمی و برخی

فقط و اختلاف ایچه چندیکه بعد از این خواهیم ذکر کرد .

بسی : زیاد و معذب دور شویم - کراهه - سق در خصوص

زبن اسپوی (و زبن اتری) بود - تصور میکنم علت تفسیر و

اختلافاتی که در خصوص این دوزبن شده است فقط حدیثات بعضی و

بعضی تفاوت است (غلب) و (سگور) شد و در مرجع کاتب زبنی

و فرهنگهای فارسی بخوبی و صحیح میگردند که برگشت بیشتر معنی است

معنی میشود و فقط اختلاف در تعبیر است و بعضی احتمالات اساساً محل صحیحی ندارد - و آنچه نظر ننده میرسد این است که مرکز شهرت زبان (پهلوی) که در دوره ساسانی بوده است عراق عجم و پاره از بلاد دیگر بوده - و زبان شگفته که اکنون هم در پاره از دهات عراق عجم معمول و بنام زبان (ولایتی) در بعضی جاها معروف است مانند بعضی روستائیان فارسی زبان همدان و زبان (گزی) اصفهان - نمونه از آثار باقی مانده زبان پهلوی است و اینکه درالسنه ادبا و مورخین قدیم اسلامی اشعاری که تقریباً زبان ولایتی گفته شده است بنام (پهلویات) معروف است شاید همین ملاحظه باشد [۱] - صاحب المعجم در چند موضع از کتاب خویش نام پهلویات را میبرد [۲] مخصوصاً در بحر هشاکل که از سخنان فارسی است میگوید و اهل همدان و زنجان و عامه شعرای فارس و عراقی هایل سرودن و خواندن این نوع اشعار هستند و نسبت این زبان را در حقیقت بآنها میدهد .

﴿ نمونه از پهلویات المعجم ﴾

اج ته و ذکر دن و و ذ بردن اج من
 و ج ته خور ناوه دادن خوردن اج من

[۱] وجه تشبیه دیگر این نوع اشعار به (پهلویات) این است که در بحر جن موسیقی که مخصوص این نوع است همین قسم از اشعار مخصوصاً تکرار مبرهنه است (مساکن اورامین و پهلوی) و ...

در بنالیم ته و انالم مکر کوش

کج ته شمشیر خوش بی کردن اج من [۱]

بارۀ از شعرای اسلامی شبیه مابین صباک اشعار سروده افند نظیر
بندار رازی [۲] ، بابا طاهر همدانی ، دوزلهان شیرازی و غیره [۳] .

قبه از صفحه قبل

[۲] درجیب بیروت ملا درس ۸۰ ص ۸۱ ص ۱۴۳ ص ۱۴۵ ص ۱۴۶ .

[۱] صاحب النعم تقضیع این دو شعر را در سه مصراع بر وزن (مع لاتی
مفاعیلن معون) و مصراع سوم را بر وزن (مع لاتی مفاعیلن معون) نوشته است
— و یکن ممکن است در قریات وزن شبگری در آید «ایصور (ز تو و تکران
وود بردن دژ من ز تو خود و دادن خوردن از من و زده ته و مکر کوش
ز تو شمشیر خوش و کردن ز من) و در این صورت بر وزن (مفاعیلن معون
معاون) یا (مفاعیلن) خواهد بود .

[۲] خواهد ککر ، این وقت و را صاحب مجمع فضیله شرح (۲۰۱)
صفا کرده است .

[۳] شعری که این سبک را داشته به نوس این شیوه شعر گفته - سپهر - م - م -
عیند راحکت ، سعری ، حقه ، اسحق اصفه ، محمد صوفی ، شادری ، شی
رصد ، وز فرسوس ، حلال صیب شیرازی ، وی عاب شیره های شعری مدزهی
مخوضه ر زان و لاتی وری و هجاء رری و غیره است — ر م نون سپهر -
صباک مده پده ، و خوب ر ر شیوه ر مده است ، دره ش شاس کتبی
صبر و صت که ر م ر صبر ر شعر در کت کتده ر حق نوس شیوه شاس ر
جوده است ر شعر و م ر شرم .

این بود عقیده ما در خصوص زبان (پهلوی) و برای مدّعی خود ادله و شواهد بسیار دارم که این مختصر کنجایش ذکر آنها را ندارد - و اما راجع به (زبان دری) آنچه از روی ادله و شواهد حدس میزنم این است که این زبان عبارت است از زبان قلمی و کتابی و درسی - معلوم است که این زبان از زبانی که در محاورات و مکالمات عمومی متداول است فصیح تر و منضبط تر است زیرا زبان محاوره اغلب دچار تحریف عوام و تغییر و اختلاف لهجه میشود - این است که زبان دری زبان ادبی گذشته و تألیفات و کتب با این زبان نوشته شده است - و بخوبی محسوس است که در فارسی امروزی عموم فارسی زبانان هر چند در تلفظ با یکدیگر کمال اختلاف و هبایت را داشته باشند در کتابت متحد و موافق هستند - و بعقیده ما اینکه در السنه مورخین و فرهنگ نویسندگان افتاده که در زمان بهمن یا اردشیر از السنه عمومی زبان واحدی انتخاب شد تصبیق با یک چنین زبانی میشود - و اینکه بعضی (دری) را به (فصیح) تفسیر کرده اند باز مطابق عقیده است و همچنین بعضی از تفسیر دیگر مثل اینکه زبان دری خالی از نقصان بوده است - و محتمل است که این زبان ابتدا برای مراسلات و مکاتبات درباری انتخاب شده و بعد از آن رفته رفته بخارج سرایت کرده شد و از این جهت آنرا (دری) گفته اند .

و شعر نضی که میگوید : خرد نامه هارا زلفظ دری بیونان زبان کرد

کسوت کرمی - معلوم میشود که این زبان همان زبان فارسی بوده است که مؤلفات با آن نوشته شده بوده است خلاصه سخن اینکه زبان (دری) بر فرض وجودش قبل از اسلام عبارت بوده است از زبان قومی درست و فاشکسته و بدزبانی دیگر فارسی ضد و مابین نبوده بلکه زبان کتابی قومی و جامع الی شتات السنه فارسی بوده است - و از روی همین مأخذ ده و شعری بعد از اسلام نیز زبان فصیح قومی را زبان (دری) گفته اند - و مراد از (لفظ دری) و (لفظ قومی) و امثال بن ترا کتب در السنه یکن همان لفظ و انظری است که درست و فاشکسته و بدزبان کتابی و قومی باشد (چو عندنا یب فصاحت فری شد ایحفظ تو قدر او اسخین گفتن دری بشکن) صاحب انعمه در انتقاد از بلند در زبانی و اشتباه او در رجوع عروض چیزی مینویسد که خلاصه آن این است : هر همدان و زانچون که در پیرویت سخن فروغ گفته اند در خطاهای عروضی معذورتر از بلندار باشند که زبان و لغت دری نزدیکتر از پیروی است و در صامت (تفاوت) مینویسد که در لغت عروضی و میجورث لغت لغت در آن مستعمل نباشد پس که از صحیح و هتپور لغت دری و مستعمالات لفظ عربی که در سخورث و مرسلات فارسی گوین همدون باشد مرکب بود .

نگفته نگرییم که اگر تصریح عشرین هتق بر وجود چنین زبانی قس از سزا نبود نمکن بود بگوئیم که پس این اصلاح متعلق بعد از سزا است .

رواج زبان پہلو کے تابعہ از اسلام

چنانکہ خط پہاوی در قرون اولای اسلام معمول بوده زبان پہاوی
 مخصوص بہ ہور و رش بر متداول بوده است - زبان پہاوی تا قرن دوم
 و سوم اسلام شایع بوده و تا قرن پنجم در اردستان برای مسطورات
 مدھی نکار میرفتہ [۱] - ولی عمہ در آتوقع زبان یوی را لعنہ ہمیدہ بد
 و بعض اشخاصی بودہ اند کہ زبں پہاوی را تحصیل می کردہ و میدالستہ اند
 نصیر ابوعلی سید و ابو یحییٰ برونی و غیرہ - غیر ندیں اسعد کرکافی در سال
 (۱۰۰۰) ہجری فصۃ زبں و راہیں را از پہاوی نہ رسی معمول آندورہ ترجمہ
 و لضم کردہ ست چنانکہ خود در ول کتاب گوید «دیدم راں نکوز
 دستانی نہ اند حر حرہ بوستانی» و لیکن پہاوی باشد و نالش
 بد ہر کہہ بر حو نہ بدیش «بہ ہر کس آن زبان نیکو انخواند
 و اگر حو بد عمی معی بد - و ان اشعار حو بد دلیل است کہ د
 آن موقع زبں پہاوی بودہ و ہر کس نمی فہمیدہ است

بعد از روح حضور در عربی پہاوی فقط مخصوص موبدان و ہیردان
 اردشقی بودہ ست - رفتہ رفتہ زبں پہاوی متروک شدہ و لعقیدۃ ما
 شہرہ زبں رفتہ و دربرۃ زبں ہر آن آتری دنی گذاشتہ ست
 و زحی رہاقت در حاتی شووہ کردہ بودہ اند کہ در سابق مرکز زبان پہاوی
 را شرح صحیح مور دانی ہی رہا رہا وہ و موحت ان سہ و نس - شریب

که برای موسیقی ز زیر مخصوصی معین کرده بودند و اشخاص نامی از قبیل : باربد ، نکبسا ، بامشاد ، رامین از موسیقی دانان این دوره بوده اند - و در مواقع عیش و عشرت شخص برای سداوت و پرده داری نغم (ختم باس) معین بوده و مطربان و رامشگران پشت پرده می نشستند و با شرف ختم باس شروع نغمه و اشعار مخصوص می کردند - اردشیر ساسانی مردم و رجائی سلطنت را سه طبقه ممتاز کرده بود که از آن جمله مطربان و رامشگران بوده اند و هر دسته در حضور او جائی معین داشته اند - بهر آن گویید بیشتر متوجه عیش و طرب و موسیقی و ساز و آواز بوده و چنانکه سابقاً نوشته شد چندین نفر رامشگر از هند بایران آورده است - و در زمان او مطربان و موسیق دانان بر همه مقدم بوده اند . -
نوشیروان هم نغمه های که اردشیر کرده بود بر قرار ساخت . -

بقیه از صفحه قدس

عزس انداختن از اینجا مأخوذ است (و در مواقع سوار شدن آن حمارا بر پهلوی بی می بسته اند فردوسی گوید : (نزد مهره بر جام بر پشت بل) (وزو بر شد آواز بر جند میر) - خر مهره قوس زرکی بوده است نظامی گوید (زفرود خر مهره و کبوده) (عی شد بر آمد ز روئینه خ) - جلیجل - آلتی بوده بضوی اشکس ۳۵ و جب که آواز مزهچ عجیبی داشته است (نظامی گوید جلاجل زین از نواهی زب بر آورد خون از دل خار سنک) خ و کاوده میند لای ترکی) و (سرغین هنسی) از جمله آلات ذرات النغمه بوده است که در کوزل و میدان چنک لکر میرفته است - میرزا محمد شبخان نویت در بحبه کعبه معروف .

در زمان خسرو پرویز موسیقی در ایران خیلی ترقی کرده است و
 (برند) از موسیقی دانان و سازندگان معروف عهد اوست. - گویند
 برند برای هر روزی از هفته نوائی ساخته بوده - و این نواهای هفت
 گانه بنام (ضرق املوکيه) در کتب موسیقی و تاریخ اسلامی مشهور
 است - همچنین برای هر روزی نسی روز ماه خن ساخته بوده
 است که بنام (سی خن برند) معروف است - و برای ۳۶۰
 روز اوستائی (غیر از خسه مسترقه) ۳۶۰ خن ساخته بوده است. -
 قسمتی از خن ها و نغمات و آوازه های معروف ایرانی دوره ساسانیان
 در کتب موسیقی و ادب و لغت و السنه شعرائی بعد از اسلام از قبیل نظامی
 و منوچهری شایع است [۱] - از قبیل: نوروزی، مهرگانی،
 ماخورد، (ماهورد)، ابرین (آفرین)، شیدینر، مشکدانه،
 خسروانی، سبزر در سبزو، مآذرستانی، شیشه، اورامن،
 لاسکوی، شادروان مروارید، و غیره [۲].

[۱] مانند قصه منوچهری که از شهرش این است: مصران - ساعت - ساعت روی
 زیر و به گه سروستن رسد امروز که می نشکند گه زیر فیضون و گه تحت
 رشید گه نوروز بزرگ و گه بوی کنه یخ و ازرقی اشعری در وصف
 ربط ساخته و بنامست به چه وی موسیقی را ذکر کرده است از آن جمله است:
 جوی است از قیس و در او عشق و غم موی است بیسار و در آن عقد بشور
 خرمتر از بهار و سراب بزر و ... که کینه سبوش و گه سره بهار یخ
 [۲] بعضی حکم داده اند که خن (سبیر) حل شده است که در ...

انکاریده در کتب ادلی و موسیقی که دسترس داشته ام ارقبید
 خلاصه الافکار فی معرفة الادوار (تالیف شهاب الدین صیرفی برای
 سلطان اویس) و رساله موسیقی فارابی و المحاسن و الاضداد جاحص
 (متوفی ۲۵۵) و چند رساله موسیقی دیگر ارقبیدا - چندین

بقیه از صفحه قبل

خسرو زور در مرک شیر است خسرو ساخته است و خالد بن عباس این قصه را نقل
 کرده (حتی انا اصبح اشیر صجدلا و حککان مامنه فی الناس مرکوب راحت
 عده من الادوار راعه بالفارسیة یوحاً به نظریب) - مشکداه از خواری شیرین
 دی زور بوده و این لحن شاید راجع او بوده است - خسروان لحنی بوده است
 که اعصاب آن در مسجع بوده است درمخ خسرو رویز - سر در سر آواری
 است مرک از هشت لحن - اورامن یا اورامه نوعی از حواسه کی و کویسکی
 بوده است مخصوص در سبب و شعر آن زن پهلوی بوده - جمع اورامن (اور
 مدن) است - صاحبان هم در یکی از فروع بحر هرح (مساکنه عین هوان) میبوسد
 این وزن خوشه اوران فیصوت است که معروف است آرا (اورامان) حواسه -
 در بعضی مشاکل میبوسد که اهل عراق را داشت و اسناد انست به روی مشهور
 یقیناً و هیچ چیز در آنچه تصور از می کند که (لحن اورامن و است به روی
 رجه روند و سماع خسروی) - لاسکوی اصلا یعنی مربع خوشه آوار است
 و رسیدن یکی روهی خود را بین به خوانده اند چه که عمرها جمع کرده
 ر از جمع همه گویه و در وجه سده (شادروان مرزبان) گفته اند که
 ر - این صوت ر مرشاد روان حدیو حومه و به آرا (شادروان) پنده و
 حدیو صفی ر مرزبان ر و حکمرانه و رین جهت به (شادروان مرزبان)
 معروف شده است .

برده لحن و صوت را اساسی فارسی دیده ام که قطعاً خیلی از آنرا
 باقیاننده دوره ساسانی است - محض نمونه اسمی ذیل ذکر و ارفاق
 صرف نظر میشود : زیر اوکند ، نهفت ، زار کشیده ، نورو
 بنردک ، بسه اگار ، زیرکش خاوران ، راحت مایه ، سازکار
 نگار ، گردانیده نگار ، مرغک ، گواشت [۱] ، مادر اسنالی
 دامواز ، آوازه زنبور و غیره .

کریستنسن (Christensens) مستشرق دانمارکی بعضی قوا
 مورخین و اینکه در بعضی نزع چندین سخن بوده است مینویسد و
 میگوید «اسمی بواهدی قدیمه حینی ثمنت دژرد وچندت رآن و ه
 در مدح پادشاه و در باب گنجبهایی و بوده هشد : خسرو و بیغ شهر از
 بیغ سپرین ، ورنکی ، شبدیز ، هفت گنج ، گنج بد و در
 گنج کاو ، لخب ردشیر - وچندتری دیگر در دوره سده

[۱] در فرهنگهای فارسی در عصر و گوشت ، در در است ، صد
 کرده اند - وگرنه آن در در است هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت
 گوشت ، پانه - صدی هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت
 نه و آنرا هفت و گوشت در گوشت ، و در در هفت هفت هفت هفت
 است شهر در اوکند می خورد حجر در در می خرد گوشت در
 حجر جرد رور رور رور

پهلوانان قدیم بوده مثل: آئین جشید، کین ابرج، نوروز کیقباد، سیاوشان، کین سیاوش، پیکر گرد، و غیره - و نواها در مدح بهار و زیبایی طبیعت و تعریف باده و عیش و خرمی هم بوده مثل: نوبهاری، نوروز بزرگ، ساز نوروز، سبز در سبز، گل نوش، سرو سهی، کبک دری، پالیزبان، آرایش خورشید، ماه بر کوهان، نوشین باده، روشن چراغ، نوش اییدان، رامش جان یازمش جهان و غیره.

صاحب فرهنگ برهان جامع سی خن دارد را که برای خسرو پرویز مینواخته است اینطور ذکر کرده است: آرایش خورشید یا (آرایش جهان)، آئین جشید، اوزنگی، باغ شبرین، نخت خاقدیسی، حقه کاوس، راح روح، رامش جان یا (رامش جهان)، سبز در ساز، سرو سهی، شاد روان مروارید، شبدیز، شب فرخ یا (فرخ شب)، قند رومی، گنج باد آور، گنج کاویا (گنج کاوس)، گنج سوخته، کین ابرج، کین سیاوش، ماه بر کوهان، مشکاه، مروی نیت، مشکه، مهرانی یا (مهر گامی)، نقوسی، نوبهاری، نوشین باده یا (باده نوشین)، هرور، انجیر کانی، و مثنوی سده که [در برخی کتب سده و سه] - صاحب برهان مینویسد گنج سوه.

همین سینه ده یکی از نوادگی موسیقی در است.

شیخ نظامی دوه وهتم و بیست وهتم را لگفته چهردیگر ذکر کرده که
مجموع سی و یک خون باشد و آن چهار عبرت است از : ساز نوروز
عنجه کبک دری ، قرخ روز ، کینخسروی .

جناب آقا میرزا عاصم خان قبال آشتیانی (در بحله کوه
شماره ۵) [۱] سی خون را که نظامی برشته لطم در آورده نوشته بد

[۱] و هم ایشان در محله آنتخ در نووی و فرهنگهای فرسی به عهد راندر
را بدست آورده و این دارد عده زیادی از آن قی و مده دوزة ساسی
است و چون تفکات بواهای دوزة اسلامی را از حال دوره ساسی شکان ساخته اند
آنهارا یکجگ در محله کوه همین شماره ذکر کرده به اینها از دوز
برهان ، محور ، سر بهز ، دوز ، ش سبوشن ، ر مشعوار ، ره گن ،
راهوی ، رانخ ، سر گری ، شاند ، شورده ، سده گنی ، شند ، سچده
بد شیر ، عدت ریشیر ، گنج گوا ، کین گنج و راه گنج سوحه ، ش کین ، سر و س
چکوت ، خار گن ، جریوی ، شکوه ، برده ، ریش ، در در حیرت ، ورور
حر ، اند بودور ، صبر ورور ، وزور نقتس ، وشین به ، شیر روز ، ره
حده دران ، مهر گن برش ، مهر گن حرده ، پوسی ، عدت ، برین بر گن
نیری رست ، در حرده ، به رست ، چوبچه ، حده برده حرده ، برین سر
رده زحور ، در شبه ، افسر سکری ، مکر ، گدرار ، ج حدیو ، ریگه
روشن حرده ، بهر شکوه ، ریح شهریار ، کر گید ، گن وشن ، تبس گنج ،
نور بخش ، رحده ، زین فکک ، سپه زین ، شیشو ، س ساز ، فدیوی
عدت گنج ، کدری ، برین برین ، — ، محس ساقده ، زده ریشار ، قن
زیده ون معده ، کده ، گن محس ، سه فرسی ، مدهوب ، شد ، در کتب عوس
سسی فرسی ، صحاح و حال دینده ، سر سده رقیب ، محی ، حده سوس

و (اوزنگی) را از جمله الحاقی شمرده اند که نظامی گفته و (قرخ روز) را که دیگران متعرض شده اند نگفته اند. — و اگر بفرض آنها و کتب دیگر رجوع کنیم می بینیم که هر يك در خصوص سی لحن نازد که نظامی گفته اختلاف دارند — ما چنان صواب دانستیم که هر چند اذاله کلام میشود عین اشعار نظامی را با مراجعه بچندین نسخه قدیم و جدید نظامی تا تصحیح (با درء امکان و فهم خودمان) در اینجا نقل کنیم و تحقیق مطلب را بحول محققین سازیم :

ستی بار بد آواز در داد	سباع ارغنون را ساز در داد [۱]
ز صدستان که او را بود دم ساز	گزیده کرد سی لحن خوش آواز
چو باد از (کنج بد آورد) راندى	ز هر یادی [۲] لش کنجی فشاندی
ز (کنج سوخته) چون ساختی راه	ز گرمی سوختی صد کنج را شاه [۳]
چو (کنج کار) را کردی نواسنج	بر افشاندی زمین هم کار هم کنج [۴]
چو (شاعر و آن مر و آرید) گفتی	لش گفتی که مر و آرید ساقی

قیه از صفحه نس

سدن ' همیون ' شور ' شپدر ' سه که مریه ' وامن آتیا . و این نکته را در خاطر باید داشت که ممکن است یث آواز چند اسم داشته باشد .

[۱] در بعض نسخ قدیمه (ست) ضبط شده و بعض فرهنگ نویسان نوشته اند که (ست) . حتی در نسخ قدیمی و نسوری که سه تر داشته است — و در بعض نسخ (سه) تر آمده شده . [۲] در بعض نسخ قدیمه .

[۳] یعنی کنج سوخته در لحن مر و بعضی (کنج سوخته نوشته اند و کوا ساختگی باشد . [۴] در بعض نسخ (چو کنج کاروان) .

چو (تخت طاقدیسی) ساز کردی بهشت از طافهت در نماز کردی
 چو (ناقوسی) بر اورنگ آمدی ساز شدی ورنک چون ناقوس واز [۱]
 چو قنداز (حقه کایس) دادی شکر کالای و را اوس دادی
 زلخن (ماء) چون گوهر فشاندی رباناش ماء وجه ختر فشاندی [۲]
 چو زرد ز (آرایش حورشید) راهی در رایش بی خورشید ماهی [۳]
 چو تر کفتی نوای (مشکده) ختن کشتی ربوی مشک خده
 چو کفتی (بيمروز) مجلس افروز خرد ببنخود بدی و بنمه روز
 چو بک (سوزه درسوزه) کشیدی ز بع خش سیری بر دمیدی [۴]
 چو (قفس رومی) آوردی در آهنگ کش دی قفل گنج از روم و از زنگ
 چو بردستان (سروستان) گذشتی صد سببی بر روستن انگشتی
 و کر (سرو سپی) را سازدی سپی سروش بخون خند ز دادی
 چو کردی (از مس جان آرد رومه) در مش جان فد کردی زومه
 چو (پوشین دده) را در پرده استی حصار دده پوشین مشکستی

- [۱] بعضی مصرع اول در (چو ناقوسی و وزنگی رخی سر) نوشته اند .
 [۲] در بعض نسخ قدیمه ای تصور صحت شده است و در نسخ جدیدی این صورت
 (چو زلخن ماء بر گوهر گشتنی ریش ماء رگوهر بادی) و معنی آن محتاج به است
 [۳] در بعض نسخ قدیمه مصرع اول بصورت است (چو ز آرایش زدی
 (خورشید) راهی) و در بعض نسخ (چو میرد ریش ز خورشید راهی)
 [۴] در بعض نسخ قدیمه بجای (سوزه درسوزه) سوزه درسوزی و بجای
 خشک (زرد) و بجای سیری (سیره) است شده است .

چو در پرده کشادی (سر بورور)	ننوروزی نشستی دوات آروز [۱]
چو بر مشکوبه کردی (مشکالی)	همه مشکو شدی بر مشک حالی
چو بر کردی هوای (مهر کنی)	بردی هوش حساق از مهرهائی
چو بر (مروای بیل) اندختی دل	همه ایکی بدی مروای آن دل [۲]
چو در شب بر رفتی راه (شیدر)	شدیدی حده آفاق شیدر
چو درستان (شب قرچ) کشیدی	ار آن و رخنده تر شب کس بدیدی
چو در شری (شرح روز) کشتی	رهانه فرح و فیروز کشتی
چو کردی بنجه (کتاب دری) ندر	بردی حده کماک دلاور [۳]
چو بر (بجیر کان) ندیدر کردی	سی چون زهره را بجیر کردی
چو رجه ر بدی (کین سیدوس)	برار حول میا شان شدی گوش
چو کردی (کین شرح) از سر آواز	زهارا کین ابرح نو شدی دار
چو کردی (شرح شرمس) از شکر بار	درخت باغ را شیرین شدی بار [۴]
چو بر (کجسروی) آوار دادی	اکیجسرو روارا باز دادی (۵)

[۱] در مسیح (نور بورور) و در مسیح (سر بورور) است و صاحب رسد
 جامع (نور بورور) را از عودی موسیقی صفت کرده است و در مسیح می شن
 (سر بورور) صفت کرده است - و ممکن است خط (سار) حروف آواز
 شد و اصل سو (ورور شد) وحی دین به در کتب موسیقی هست

[۲] در مسیح سبب سبب سبب سبب (سار) است .

[۳] در مسیح سبب سبب سبب سبب (چو کردی - چه کت دری تیر بردی فتح کبکان دلاور)

[۴] سبب سبب سبب سبب در مصرع دوم در مسیح (در) نوشته شده است .

ناری. زیاد از مطالب دور شدید. - در دورهٔ سالیان موسیقی
 اهمیت و ترقی کامل داشته و مولفان و نقادین این دوره در وجود موسیقی
 بعد از اسلام دحالت عمده درد و مسامین قسمت مهم از موسیقی را از
 ایرانیان احس کرده اند - زآلات موسیقی دورهٔ سالی: چنبد
 (آب)، هی، بره، (عود)، صنوبر، کمالچه، عرت یا شحت،
 و مثل آنها بوده است [۱] - و در این و چنگ نقون جمعی را مورخین و
 موسیقی دانان در آلات مختزعهٔ ایرانیان قدیمه است - و گویند که حارت
 این کلام در دربار نوشیروان تواجش بر این آله موخته و بعد از مرجمت
 و مکه شرا داده است.

فصل در صنایع نقل

[۱] در ساری رنج این شعر موجود است و در این شرح آمده است که
 است - و سالیان ایگه این است و (کج روی) به یکی رسی حق
 در آمد و در این صحت آن سجه که ز دگر آید اچو نوسی و ورگی
 (ح) ایگه (اورک) یا (ورسکی) یکی از حشا شده مجموع حدی صده
 همی ترشده همه کشیده است سی و شش حواها شده و سالیان که خود همی
 مگوید و پیش از این جنق را بعضی محققین بخور میسریم.

[۱] بزجه مهم ترین آلات موسیقی است که سوره ۱۰ در معروف است
 و بعضی گویند محو - از در این است و رسی گویند که چون شده سالیان است
 ر آن جهت رسی کلامه و بعضی گویند چون بر موه و حنی سیه گور
 آجهت آرت گده سالیان چدر تر دشا و کنون حدر
 نه رسید است - چش آلات کبیر لاوتار است و بعضی نیز و رسی

وزن ناقص به معنی مجازی بوده است [۱] - زیرا مسلماً دارای عوطف بوده اند و جمعی که حاکی از تخیلات و احساسات قلابی بوده داشته‌اند - و همین جملی که با اشعار و آوازهای موسیقی خوانده می‌شده است قطعاً دارای وزن ابقاعی بود و الفاظ آنها بکثرت انتظام موسیقی داشته بود و فواصل زمانهای متساوی بوده است - و علاوه در غایت هر روزون آنها بکثرت هم مراعات می‌شده است و اما اینکه عروض این دوره و اوزان منظومات او چه بوده است بطور تفصیل اطلاعی نداریم. - علاوه بر آنچه ما گفتیم از روی شواهد و ادله تاریخی وجود شعر در دوره ساسانی ثابت می‌شود - و جناب آقای تقی زاده و آقای آق میرزا عباسخان اقبال آشتیانی و فضل مستشرق کریستنسن (Christensens) دانمارکی در ترجمات و تحقیقات کافی وجود شعر را در این دوره حد و وضوح آت کرده‌اند - آقای تن زده در پی اشاره بوجود شعر فارسی در عهد قاجار و سر و کار داشتن ساسانیان با شعر با وجود اینکه عقیده ایشان شکی در وجود آن نیست در حکایات و خزانه‌ی ادب عبدالقاسم بن عمر بغدادی (متوفی ۱۰۵۳) استشهاد کرده‌اند که تصور تخیلی نقل می‌شود - فقره اول اینکه در حربه‌ی ادب در ضمن شرح شعر جاهلی مشهور اششی (از بنی قیس)

۱- وزن به معنی هم درختی از حرکت و اصوات محسوس است مانند صداهای یکدیگر که از راه رفتن و کوفتن محرقه و امثال آنها پیدا می‌شود بطوریکه اگر در بعضی حکایت‌ها موزون می‌شود.

ما نکاء الکبیر، الاطلاق و سؤی و ما یرد سؤای، حکایتی از شرح ادب
 الکاتب ابن قتیبه (تألیف عبد الله بن محمد بن السید الطلیوسی ۱۸۴۴
 - ۵۲۱) نقل شده است بهینصورت که: ابن السید آورده که
 ضیحه اسدی از سران عرب بدربار کسری (خسرو پرویز) می‌رفته و
 بکمرتبه مصادف باعید شده است و درینموقع دیده است که مغنی دومرتبه
 اشعار عربی خوانده و بزری کسری آنها را ترجمه کرده اند و او شنیده
 و بعد از آن مغنی شعر پرسی خوانده و شده در خوش آمده و حیرت
 کرده و وجه پوشیده است. - فقره دوم اینکه باز در ضمن کتب لغت
 از (کتب اشعراء ابن قتیبه) آمده است که کسری نوشیرون روزی
 شنید که امسی بین بیت لغتی می‌کند: ارقمت و ما هذ السهد اقرزقی
 و ما ی من سقم و ما ی من مشق، یعنی بیداری کشیده ارمیکشم ا و خورم
 نمی‌رد و چیست این بیخوابی که بیدار نگه میدارد در صورتیکه در
 عن نه دردی است و نه عشتی - نوشیرون گفت بین عرب چه می
 گوید و ترجمه این بیت را خواست - در شنیدن ترجمه گفت پس
 او در این صورت دزد است زانی.

آقای شتیانی در (محمه کوه و لا ز روی زنده شر، موسیقی
 و دنیا) بچند فقره اسناد آریخی وجود شعر در بندوده است کرده
 است و حراصه معانیب و بنفرد است که: وجود آریخی موسیقی
 در دوره ساسانیان و روح سازشند در آن دوره چنانکه ممکن است که
 این آریخی در این دو حکایت مستقیم و چون شعر پرسی در بیت می

ایرانیان به فوق آن دوره شعر نداشته و سرودن آن نبرد اخته باشند در صورتیکه اسناد تاریخی متین بوجود آن در دست است - از آن جهت اینکه این عقیده در دو جا از مقدمه کیله و دمنه گوید « ازوشیروان در روزی که به قنصر برزویه ضییب و شادی آوردن کیله و دمنه جشن گرفت شعر و خطبای مملکت خود را فرمود تا در جشن حاضر شوند و هر یک مناسب آن روز چیزی سازند » - و دیگر اینکه دولت‌شاه در تذکره نمود می نویسد که « اوضاع خاتونی گفته که عهد عهد الدوله دبیه هنوز قصر شیرین که بنواحی خانیقین است بالکل ویران نشده بود در کتبه آن قصر نوشته یافتند که بدستور فارسی قدیم این بیت ثبت است: (هر ترا بکیهان نوشته بذي چهار ترا بدیدار توشه بندی) - و گذشته از اینها اسمی بعضی اشعار و سخن مثل: خسروانی، اورامن، لاسکوی، پهلوی، پهلوی [۱] ، که از دوره قدیم قبل از اسلام باقی مانده و در اسلام هم صرف توجه بوده است وجود شعر را در دوره ساسانی ثابت کنید - و علاوه نفت چاه و چکامه و سرود و

[۱] (خسروانی) از سخن پارت است که شرح مسجع بوده و (اورامن) یعنی از خوانندگی مخصوص رسیان بوده و شعر آن بزبان پهلوی بوده است و اشعار آنرا در دوره اسلامی فهمیت میگفتند و اکثر آنها از بحر مشکلی که از مختصات فارسی است بوده است (لاسکوی) اصل آن مرغ خوش آواز پارسیان یکی از وادی خودشانرا پس هم خوانده اند پس اینکه عربیاً مسجع کلام را از روی مسجع هم برداشته اند - قبلاً هم آنجا گفته اند .

نمایند [۱] که بقینا بعضی از آنها به قیامانده دوره ساسانی است بر این
 اثبات مدعای ما خواهد دیگری میباشد. - مسس می نویسد از جمله
 اموریکه باعث اشتباه بعضی و انکار وجود شعر در بنسوره شده است
 بقی زین اسمی شعرائی بنسوره است - و از این شبهه در حقیقت
 دوحواص میدهد: یکی اینکه چون حرف حجاج مسعری خواهد زین
 رفته است و دیگر اینکه موسیقی و شعر کار یک نفر بوده و موسیقی دان
 شاعر هم بوده است و نه بعضی موسیقی دان بنسوره از قریب و نه
 باقی است که سخن خسروئی را تألیف کرده است و حجت قوی میدهد
 که برین متذکره شاعر بوده است و هم موسیقی دان

گرستانسن می نویسد در این عهد ساسانی از شب شعر گفته اند
 و از هر حالت در زین لغوی تصمص به تألیف بوده که آن را سوز
 موسیقی میخواندند - در کتب پهلوی از کتب رندشیر آمده می
 کنیه که در اخیر در بعضی استوار گاه انشسته حد زده و نغمه
 خوانی کرد و انواع دیگر خرمی نمود بخ . ۵

لغویه . ۵ . گر در کتب ادبی و تاریخی منحصر شود عبودت سوز
 برای است شعر در بنسوره بحث میشود - چنانکه بعضی بین
 عبودت را از رسالت انضیب بن دروغی عرب و آنچه تألیف و هرگز
 عسکری متوفی ۳۹۵) نقل کرده که و ن کن شیخ عرب

[۱] همه غزل و چکمه شعر و قصیده و (سرود) من شعر و (سرود)

معنی آفریده است .

الشعر ايضاً فللفرس اشعار لا تضبط كثرة والميوهاتين اشعار دون الفرس.)
 - در کتب تذکره و تاریخ از قبیل المعجم و لباب الالباب محمد عوفی
 (در ۶۳۰ حیات داشته است) و مروج الذهب مسعودی (مؤلف در
 ۳۳۶) و غرر ملوک الفرس ثعالبی (مؤلف مابین ۴۰۸ و ۴۱۲) و
 و المسالك و انمالک ابن خرداد به (مؤلف در حدود ۲۳۰) نسبت
 شعر فارسی به بهرام کور داده اند [۱] حتی اینکه صاحب المعجم مینویسد
 (ص ۱۶۹) که بعضی حکما بهرام را در عصر خودش بر گفتن شعر عیب
 گرفتند - و عوفی مدعی است که بهرام کور شعر فارسی و نازی داشته
 و مدعی است که در کتابخانه سریدل بازارچه بخارا دیوان او را دیده
 و در مطالعه آورده و از آنجا اشعار نوشته وید گرفته است [۲]. -
 این قضیه و شایسته هر چند در تفصیل و جزئیات صحت نداشته باشد
 بطور کلی این مضرب را دریغماند که در زمان بهرام یا الاقل در زمان
 ساسانیان شعر فارسی وجود داشته است. - و چگونه میتوان گفت که
 سلاجقین ساسانی شعر و ادب سر و کار نداشته اند و وجود اینکه میدادیم
 شعرا و فتوحی عرب بند بر آنها رفت و آمد میکردند بواسطه شعر و
 ادب نزد آنها عقرب بوده و از آنها فائده میبردند - اعشی ز

[۱] آئین سبکی التذکره تعرض این قسمت هم شده اند .

[۲] رحمه الله اشعار عربی که محمد عوفی نسبت به بهرام کور میدهد این دو بیت است:
 فقلت له ان غررت حدیثه کما نسمع بحولنات بهرام فانی لعمري صدك فارس صکره
 وه خير صدك بايكون ه حامي .

اصحاب معلمات (از بنی قیس متوفی ۶۲۹ م) خیی در مجالس انوشیروان
میرفته و لقبی در دارالانشاء وی نشسته و عنزه عیسی از اصحاب
معلمات (متوفی ۶۱۵ م) مدح او بوده است. و برخی نوشته اند که
ترجمه ایلیناد هر بهارسی در خزانه کتب فرسین بوده و آنرا سلاطین
هم بخنای سرود میخوانده اند [۱].

پدی : استدلالی که آقای آشتیانی بلخن (خسروانی) کرده اند
خیی خوب است - زیرا به تفیق مورخین و فرهنگ نویسندگان و ادبا و
دانشمندان این سخن که گاهی از آن به (خسروی) و (کیخسروی)
نمیرد همیشه - نظر میجایم بوده است در مدح خسرو و مصنفات دارند
که با سخن و سخنی مخصوصی خرسه همیشه است - خود چه غیر خصوصی
در اساس الاقتاد - در معنی مجازی موروثی مینویسند و هیاتی باشد سخن
را از جهت ترویج قوا و حسب و امر شبیه بودن چنانکه خسرونی
همی قدیم بوده است - صاحب تاریخ سستون مینویسد که خسروانی
بودند سخن پیش ایشان برود در گفتن مصریق خسرونی م -
صاحب معجم مینویسد که در جبری که مادی در عینی بود اندک خون
و نشانی خویش در مجلس خسرو پرورد که آنرا خسرونی خوانند
بآنکه سر بر سر ه - ح و آفرین خسروست بر سر نهاده است و
در جی دبیر بین مضمون مینویسد که هیچ و غ شعر و حتی در کافه
هر شرقی و زینچن و فارس آنطور نامی شده که : حسن و در من

و بیت پهلوی نغمه زود و سریع خسروی) - و او هلالز عسکری در کتاب الصناعتین میگوید نوعی از الحین در فارسی موجود است که الفظ آن در قلاب غیر منظومی ریخته میسود - و این قبیل اشعار عبارت است از کلمات منتزعی که بواسطه کشیدن الفظ ذائب منظومی تعاقب میشوند [۱] و از این قبیل تصریحات و تلویحات در کتب ادبی بسیار است. خلاصه، تردید نیست که در دوره سانسان اشعاری وجود داشته که با غناهی موسیقی میخوانده اند - چیزی که هست این است که شعر در صلاح فعلی حقیقت تنویری پیدا کرده و چون ما با نظم عقیدت لوزن و فایده امر روزی مأیوس شده ایم و هر وقت شعر میشنویم منظومات کنونی ذهن ما متبادر میشود باینکه شعربدوره سانسانی شاید اینطور نبوده بلکه بکشور تناسب و احسان و اوزان غنائی مخصوصی داشته است [۲] و بعضی نوشته اند که گویا در این شکی نباشد که آن غناهای موزون یا مقننی در صلاح عهد اسلامی و ادبیات آن دوره شعر نتواند بعد زیرا که عرب و هم ایرانیان مسلمان از قرن سوم باینطرف شعر فقط همان شعر و محاق اوزان عروضی را مینامیدند و بس [۳].

- و بی تعلیقه و چون عروض از موسیقی اقتباس شده است در صورتی

[۱] آفتی شایسته در محله کوه و آفتی میرزا محمد علیخان تربیت در محله

کنجیه معروف این قسمت استنسخه کرده اند. [۲] در معیار الاشعار می نویسد

بسیار است که این اشعار و احسن وزن صحیح و منظم نداشته و تناسب آنجا را نبوده

بلکه هیجانی بوده اند که مانند [۳] آفتی زبانه در محله کوه.

(او هان چیداغی ایو آستی)

(پس کی تیری او هان چیداغ)

(او گندی اوی داستی نیو [۱])

یعنی مردی که او این بنا اطراف مغرب بنا کرده و دستش نیکوست
 پ در این دره نهاده و تیر بجانب این بنا انداخت پس مردی که تیر
 بجانب این بنا انداخت دستش نیکوست [۲] . — و همو مینویسد که
 که در میان پارچه های نوشتجات مذهب مائی که جناب فاضل محترمه
 بروفسور گرونوودل (Grünwedel) از طرفان (Turfan) که
 شهر ترکستان چینی است بر این آورده اند و بعضی از آنها در زبان پهلوی
 شرق غربی و بعضی در پهلوی جنوب غربی ایران مرقوم است . نیز چند
 فقره منظوم است که بدست در بحر هشت هجا نظم شده است . یک
 فقره که تمام عبارت از ابیت آن بحر است در قطعه یافت میشود
 بدینقرار :

[1] Kê tchîdâghê ulândarê-tchîdne kê dastê nêvê ast
 — hân pâdhê padh in dârkê êv nihâ-â-dhê û tîrê —
 ô han tchîdâghê êv astê pas kê tîrê o han tchîdâgh—
 ava-gandê oi dastê nêv

[۲] فضا نیستی (یعنی بود) را در مصراع چهارم مالمف دراز کشیده باید
 نحو — (—) — و در حروف همه در شهر اوستا و فستات دیگر اشعار قدیمه چینی
 فروتن است .

(اَبَرِیَرِ وَاَنْغِ اِشْنُو خَرِخْ شِیْمِ)

(چِی اَز بَابِلِیَا زَمِیغِ وِسپَرِخِختِ هِیْمِ [۱])

یعنی من مرد اَبَرِیَرِ وَاَنْغِ اِشْنُو خَرِخْ شِیْمِ که رضایت جا میآورم زَبَرِیَرِ
که از زَلِ دِلِ هِیْمِ سَمِی مِیَنوِیَسَدِ « هیچ شکی نیست که شعر
غیر دینی عهد ساسانیان که حالا «قریبت بنز در عجمین خود لاجور
نظم شده و ده است که آن لاجور رقت هیچ تفاوت نداشتند الا
آنکه عدد هجا معین بود و وزن جفت در کتاب برهان قطع آورده
ست که (یوای خسروانی) که از تفاوت وارد بود نری بوده
است عجمی ، نتیجی [۲] .

[۱] Abhgérvvāngh ischnôkhragh hēm -- tchê az babel
zmīgh vīsprékhēt hēm

[۲] در ضمن این مقدمه مصاحبه شده است من این قسمت که
قدیمیترین عروض ایرانی که معنوی است در اوستا واقع است و این ابیات فقط در این
خصوص بهر تفاوت دارند که هر مصراع آن از بیست عدد هجا از هجاء (یعنی
سیلاب یا اصطلاح عروضین و نه بسبب فاصله) عبارت است و عدد مصاریع که
که بیست قطعه تشکیل میکنند نیز معین است . قدیمیترین قسمت اوستا یعنی گاتهدی
زردشت از چنین ابیات عبارت است که پنج گویه است بحر (وهو خشترا
Bohukhschathra) که سه مصرع دارد و هر مصراع از ۱۴ هجا (۷ و ۷)
مرکب است — و بحر (سبترینویو Spentamainyu) که چهار مصرع دارد

و از جمله آثار شعری دوره ساسانی سرود (کرکوی) است که بقول صاحب تاریخ سیستان آراوردشتیان در آتشگاه کرکویه سیستان میخواندند [۱] - و آن این است : فَرُحِبُّ بَادَارُوشِ خُنیدَه گر شَأْسِبُ هُوشِ هَمی بَرُست از جُوشِ بوش کن می نوش دُوست بد اگوش بآفرین نهاده گوس همیشه یکی گوش دی کنسب ودوش شاها خدایکا بآفرین شاهی [۲] . - و اما در خصوص

نقشه از صفحه فرد

هر مصراع از ۱۱ هجا (۴ و ۷) تراکیب یاضه و بحر (اهررایتی Ahunavaiti) صده سه مصراع دارد و هر مصراع ۱۶ هجا (۷ و ۹) و بحر (اوسوایتی Ustavaiti) که پنج مصراع دارد و هر مصراع ۱۱ هجا (۴ و ۷) و بحر (وهشایتی Vahischlôiti) که دو مصراع که هر یک از ۱۲ هجا (۷ و ۵) و دو مصراع که هر یک از ۱۹ هجا (۷ و ۱۲) ترکیب شده دارد - اما اجرای مصوم اوستی جدید سدهتر وی ترکیب تراست زیرا در آن زمان یک بحر موجود است که هشت هجایی است و ۱۲ هجایی بسیار که دارد .

[۱] قوی اقبال آشتیانی در محاله کاوه متعرض این قسمت شده و در حاشیه نوشته بد که این مصراعها نماه هفت هجایی است و بیشتر بنصر میآید که آنها را ایرانیان قرون اولیه اسلام یا زردشتیان آن عصر نوصع شعر دوره ساسانی ترکیب کرده باشند یا آنکه یک قصه در شعر آندوره را اندکی تعبیر لفظی داده باینصورت در آورده اند [۲] (روش) معنی فروغ و (خنیده) ضم خا بمعنی سندیده

شعر فارسی که اغلب مورخین و دینی بزرگ است بهر کور (عدت سلطنت ۲۲۰ - ۲۳۸) در حجاز در ریات داده است - هتای بنده عوفی در کتاب التاج ۲۱ ص ۱۵۱ این امر بنویسد و وقتی آن پادشاه در مقام شد و هوقی در سواد بن چند کلمه هورون المنظر را از آن شیر گانه هند آن بیابان بله ده من بهر کور و کنیه روحانه -

تیه از صحنه قل

و (وش) در آخر شعر دوه معنی کور همیشه - در حجاز به نسیه
 گرفته - برخی در تاریخ سیاحت نوشته که تین از تاقی کشیدنی
 در حجاز کوه درج کرده و در می - هورون منظر را از آن شیر گانه
 زین - سرود شد چند جمله - تین منظر را از آن شیر گانه
 شاه و حجاز و شاید - تین در سواد و منظر را از آن شیر گانه
 زهر سوری در تین منظر نوشته است - تین منظر را از آن شیر گانه
 بردست شد و آنچه نگاشته است - تین منظر را از آن شیر گانه
 گرفته است و در - تین منظر را از آن شیر گانه
 کرد و مرده - تین منظر را از آن شیر گانه
 و در تین منظر - تین منظر را از آن شیر گانه
 نگاشته و زین و تین منظر را از آن شیر گانه
 و در کور - تین منظر را از آن شیر گانه
 زین منظر را از آن شیر گانه
 تین منظر را از آن شیر گانه

نیست در صورتیکه اگر بلهجهٔ اهل زبان خواننده شود موزون است [۱] — و این بنده احتمال میدهم که قسمتی از اشعار دورهٔ ساسانی همینطور باشد — و نمونهٔ که از آنها به ما رسیده (نظیر اشعاری که فاضل مستشرق گریستن نقل کرده است) جز عبارات مکتوبی نیست و ما از وضع تلفظ و لهجهٔ پهلوی دورهٔ ساسانی اطلاعی کامل نداریم و شاید این اشعار در آن دوره در تلفظ طوری خوانده میشده است که وزن نام پیدا میکرد است والله العالم .

علوم در دورهٔ ساسانی

سابقاً گفتیم که بعد از دورهٔ اسکندری و اشکانی مجدداً از واسطهٔ قرن سوم میلادی مقدمهٔ نهضت علمی در ایران فراهم شد و روز بروز در نژاد بود تا قرن ششم میلادی در زمان انوشیروان که ترقیات روز افزون ایرانیان در علوم و معارف باوج کمال رسید و حیات معنوی آنها تازه و شوکت حقیقی آنان بی اندازه گشت — لحظه بلحظه در وسعت علم و تمدن خویش میافزودند تا اینکه دورهٔ اسلامی شروع و تهجد ساسانی خاتمه یافت. — علوم و معارف در این دوره اهمیت بسزا گرفت

[۱] برخی از شعرا بزبان مرسوم در محلی شعر ساخته اند که بزبان فلم در نیامد و فقط با لهجهٔ اهل محل موزون میشود مثل صادق ملا رجب اصفهانی در زمان ناصرالدین شاه که بزبان میدان کهنهٔ اصفهان نظماً ساخته و قرائت آنها مخصوص اهالی آن محله است با کسبی که بلهجهٔ آنها آشنا باشند .

و ایرانیان آنچه خود نداشتند از سایرین مانند یونانیها و هندیها و سرمانیها کسب کرده و آنچه از سابق در خود مایه داشتند و بعدها پیدا کردند بر آنها افزودند و تدریجاً دایره علوم وسعت یافت و در هر علمی مهارت یافته و شهره آفاق شدند بطوریکه زائد بر آنچه از دیگران قرض کرده بودند بدانشها رد کردند . - اگر بخواهیم مراتب انبساط و رونق علمی این دوره را از روی ادله و شواهد تاریخی ذکر کنیم محتاج بتألیف جداگانه خواهیم شد (رموز عشق نکتجد بدفتری که توداری ساز از پی اسرار عشق دفتر دیگر) . - محو کردن و از بین رفتن آثار علمی و مؤلفات این دوره در عهد اسلامی از مشهورات تاریخی است - ابن خلدون مینویسد [۱] « این علوم الفرس التي امر عمر بمحوها عند الفتح » . - باری : علومی که در این دوره ایرانیان در آنها بحد کامل ماهر بوده اند و ملل دیگر (مانند ملل اسلامی) از آنها اقتباس کرده اند از روی ادله قطعی و اطلاعات کافی که در دست هست از قرار ذیل است :

۱ - طب و طبیعیات = در این دوره رونق شایانی

داشته است - انوشیروان در شهر جندی شاپور مدرسه و مریضخانه (بیمارستان) تأسیس نموده از هر جا اطبا و دانشمندان را برای تعلیم بدانجا جلب کرد و از اطراف و اکناف عالم برای تحصیل علوم طبیعی

[۱] تاریخ تمدن اسلامی ج ۳ .

و طب و جراحی و بطاری شعب و فروع آنها بدان ناحیه شد رحال
 میشده است و اغلب اطباء ماهران عهد تحصیل کردگان آن مدرسه
 بوده اند - چنانکه حارث بن کده تقی (متوفی ۱۳ هـ) در آنجا
 تحصیل طب کرده و پس از مراجعت و اقامت در طائف این علم را
 در عرب رواج داده است - و همچنین سایر مشاهیر اطباء و جراحین
 عرب مانند: ابن حذیم، ابن ابی رومیه تمیمی، نضر بن حارث بن
 کده، اغلب از بلاد فارس کسب این علوم را کرده اند [۱]. - خلاصه:
 ایرانیان در ایندوره در پزشکی و فنون طبیعی سرآمد ملل آن عصر
 بوده اند و مدرسه و بیمارستان آنها رکن اعظم وجود و رواج طب در
 دوره تمدن اسلامی است. - خیلی از کلمات که در طبیعیات و طب
 عرب باقی است قطعاً باقیمانده این دوره است از قبیل: بوق (نور)
 زربخ، زاج، اسفیداج، بوقه (بونه)، مرداسنج (مرداسنک)،
 سرماس، هارستان، جوارش (گوارش)، شب بار، و اعشال آنها.

۲ - فلسفه و حکمت و منطق = ایرانیان در

این رشته ترقی کاملی داشته اند و ذوق فطری آنها با این قسمت آشنا
 بوده است. - حکمت افلاطونی (Platonisme) در زمان ابوشیروان
 در ایران رواج یافت و کتب یونانی بفارسی ترجمه شد. - ولی باید
 دانستکه وارد کردن کتب یونانی در ایندوره بایران بیشتر حکم اعاده

[۱] تاریخ تمدن اسلامی ج ۳ ص ۲۱ و در تاریخ آداب اللغه .

واسترداد داشته است نه اقتباس محض زیرا اسکندر غالب کتب علمی ایرانیان را از قبیل منطق و فلسفه و ریاضی نقل بیونانی و یونان نقل کرد و موجب مزید رونق و بسط علوم یونانیان نمود و اصل نسخ فارسی را محو ساخت و منطق و فلسفه ارسطو بواسطه استفاده از این مؤلفات بر اهمیت خود افزود [۱]. و ایرانیان قبل از این دوره از این علوم نصیب و آفری داشته اند. - خلاصه: تحصیل منطق و فلسفه اشراقی یا افلاطونی [۲] در این دوره نصبحی گرفت و رفته رفته ایرانیان تصرفاتی در فلسفه کردند و دارای آرائی ممتاز گشتند و حکمای فرس مشرب جداگانه انتخاب نمودند (فی الجملة مخلوط از مذاق اشراقی و مشائی) و خود در فلاسفه عالم دسته معین تشکیل دادند که در فلسفه اسلامی از آنها به (خروالین) یا به (پهلویین) تعبیر و درباره از مباحث فلسفه آراء آنها در قبایل عقاید سایرین ذکر میشود [۳] - و شیخ شهاب الدین [۴]

[۱] تاریخ الحکمای شهر زوری و محبوب القلوب قطب الدین لاهی - و جرحی زیدان در ضمن شرح حال ارسطو مینویسد « ولا یبعد ان یکون الاسکندر قد نقل الی اینا بعض علوم قینیقه و ابل و فارس کما سیاتی فادخلها ارسطو فی فلسفته » .

[۲] در تاریخ تمدن اسلامی مینویسد « والمظنون ان تلك الفلسفة كانت اساساً لعالمی الصوقیه التي نشأت بعد ذلك » و همین عبارت در تاریخ آداب اللغة است .

[۳] صدر المناهین شیرازی بعضی از اقوال آنها را در اسفار نقل میکند و حاشی سبزواری در مبحث وجود مشرب پهلویین را ذکر کرده است (التمهلویون الوجود عندهم حقیقة ذات تشکک اعم مراتبها غی و فقرا تختلف کانسورجیها تقوی وضعف)

[۴] و شیخ شهاب الدین سهروردی در فراست یکی بنام ابوالفتح یحیی بن حش (متوفی ۵۸۷) و دیگر بنام (عمر) متوفی (۶۳۲) و خیلی از تند کرده بویسان این دو نفر را یکدیگر اشتباه کرده اند و کتب معروه مطارحات و تلویحات و هیا کل النور را رحمی اولی و برخی بدومی نسبت داده اند و تحقیق این مطلب خارج از مبحث کنونی ماست .